جلسه 797

یکشنبه 21/08/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در جواب از اشکال در حجیت اخبار مع الواسطه بود. رسیدیم به جواب مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی که فرمودند حجیة الخبر به معنای اعتبار الخبر علما بالواقع هست. ولذا وقتی کلینی می گوید اخبر الصفار شارع به ما می گوید که انتم عالمون بصدور الخبر من الصفار. ولو خبر صفار خودش موضوع هیچ اثر شرعی فی حد ذاته نباشد. همینکه شارع می گوید انت عالم بصدور الخبر من الصفار، این ضمیمه می شود به آن حکم دیگر که بود: إذا علمت بخبر الصفار فأنت عالم تعبدا بقول الامام علیه السلام. اگر علم پیدا کنی به خبر صفار، اعتبار کردیم تو را عالم به قول امام. چون صفار گفت قال الامام تجب صلاة الجمعة. شارع می گوید إذا علمت بخبر الصفار عن قول الامام فأنت عالم تعبدا بقول الامام علیه السلام. شما این دو تا مطلب را به هم ضمیمه کنید، از یک دلیل این دو مطلب استفاده می شود اینکه اشکال ندارد که. مشکل دیگر از حیث اینکه اتحاد حکم و موضوع لازم آمد حل شد. اتحاد حکم وموضوعی در کار نیست، اتحاد حکم و موضوع به این بود که ما قائل بشویم به مسلک تنزیل المؤدی منزلة الواقع، بگوئیم حجیت خبر کلینی یعنی جعل اثر خبر صفار برای خبر کلینی. بعد اشکال می کردند که خبر الصفار لیس له اثر الا نفس حجیة الخبر. ما دیگر این اشکال را حل کردیم با مسلک جعل علمیت، می گوئیم شارع فرموده است که انت عالم بصدور الخبر من الصفار لأن الکلینی اخبرک بأن الصفار اخبر بکذا. این یک مطلب. شما اعتبار شدید عالم به صدور خبر از صفار. پس شما عالم هستید به صدور خبر از صفار. و کسی که عالم باشد به صدور خبر از صفار، عالم است تعبدا به قول امام علیه السلام. چون علم به خبر صفار هم موضوع است برای حکم شارع به اینکه شما که عالم شدید به وجود خبر صفار عالم هستید تعبدا به قول امام علیه السلام. خب کسی که قائل به جعل علمیت است برای خبر ثقه، خب او می گوید خبر ثقه قائم مقام علم طریقی محض و علم موضوعی می شود دیگر. خب اگر شارع در احکام دیگر می گفت که إذا علمت بکون مایع خمرا فیحرم شربه، خبر ثقه آمد گفت هذا خمر، شارع هم می گوید انت عالم بأنه خمر. خب این قائم مقام همان قطع موضوعی می شود، و آن اذا علمت بکون مایع خمرا فیحرم شربه در مورد این خبر ثقه بر اینکه این مایع خمر است هم جاری می شود. این مشکلی ندارد.

اینجا هم همینطور است، اثر شرعی وجود خبر صفار یا علم به وجود خبر صفار این است که شما اعتبار شده اید عالم به قول امام علیه السلام، خبر ثقه ای که آمد گفت تحقق خبر الصفار، شارع هم گفت انت عالم بخبر الصفار، خب آن اثر شرعی علم به خبر صفار یا اثر شرعی واقع خبر صفار چه بود؟ این بود که انت عالم بقول الامام، خب آن اثر شرعی برای خبر ثقه از إخبار صفار هم بار می شود دیگر. اگر آن اثر شرعی انت عالم تعبدا بقول الامام اثر شرعی خبر صفار است، خب معلوم است که اماره قائم مقام علم طریقی محض می شود، اثر رفته روی واقع خبر صفار، اثر شرعی هم همین است که إذا اخبر الصفار فانت عالم بقول الامام علیه السلام. خبر ثقه گفت أخبر الصفار، آن اثر شرعی خبر صفار بار می شود دیگر. اگر هم گفتیم کما هو الاصح که علم تعبدی به قول امام علیه السلام اثر شرعی علم به خبر صفار است نه واقع خبر صفار، خب دلیل حجیت اماره او را قائم مقام قطع موضوعی می کند دیگر. روی مسلک جعل علمیت که واضح است که اماره قائم مقام قطع موضوعی می شود. شارع می گوید که: إذا اخبر الثقة بإخبار الصفار فانت عالم بإخبار الصفار و من یعلم بإخبار الصفار عن قول الامام فهو عالم تعبدا بقول الامام. این چه فرقی می کند با آن مثال إذا علمت بأن مایعا خمر فیحرم شربه، بعد می گوید إذا اخبر الثقة بکون مایع خمرا فانت عالم بأنه خمر. چه جور شما در آنجا می گفتید که اماره قائم مقام قطع موضوعی می شود این اثر معلوم الخمریة را که حرمت شرب است بار می کنیم بر جائی که خبر ثقه بگوید هذا خمر و فرض این است که ما قائلیم که خبر الثقة اعتبر علما بالواقع. خب همین بیان همینجا هم می آید. ولذا آن اشکالی که دیروز از مرحوم آقای صدر نقل کردیم و آخر بحث اشاره کردیم به جوابش، توضیح جوابش این است که امروز عرض کردیم، وهیچ وجهی برای این اشکال مرحوم آقای صدر نیست.

ما فقط اشکالمان به این فرمایش مرحوم نائینی الذی تبعه فی ذلک السید الخوئی این است که انکار مبنا می کنیم، ما قبول نداریم که خبر ثقه علم است به واقع اعتبارا. این اعتبار از چه کسی صادر شده است؟ از عقلاء؟ ما در میان عقلاء نمی بینیم که اماره معتبره را بگویند علم به واقع است. اتفاقا می گویند ولو شک داری باید عمل کنی به این اماره معتبره. معامله می کنند با اماره معامله علم طریقی محض، این به لحاظ معذریت و منجزیت این حرف درستی است، اما اینکه اعتبار می کنند اماره را علم به واقع، نه این دلیلی ندارد. ولذا قاضی وقتی اقرار متهم را می شنود، به قاضی می گویند جناب قاضی تو می دانی که او راست می گوید؟ می گوید نه نمی دانم ولی اقرار است، طبق ضوابط اقرار متهم حجت است. بله من نمی دانم شاید بر اساس تطمیع یا تهدید اقرار کرده باشد.

اگر دلیل از روایات می خواهید بیاورید که در روایات ما اعتبار شده است خبر الثقة علما، ما در روایات همچنین دلیلی پیدا نکردیم کما نبهنا علیه مرارا. و اینکه ما گفته ایم اینکه در روایات در مورد قاعده تجاوز می گویند شکک لیس بشیء، یک وقت ما را به اشتباه نیاندازد که قاعده تجاوز را گفته اند شکک لیس بشیء یعنی انت عالم بتحقق المشکوک. خبر ثقه وقتی قائم می شود بر یک مطلبی که به طریق اولی باید اعتبار بشود علم به واقع، ما در جواب می گوئیم که قاعده تجاوز هم نمی گوید لاشک لک، بلکه می گوید شکک لیس بشیء، شک تو چیزی نیست، یعنی چیزی که قابل اعتناء باشد نیست، شکک لیس بشیء یعنی لایعتنی به، نه اینکه الغاء بکند اعتبارا شک را و ادعا کند انت عالم. شک تو چیزی نیست، یعنی چیزی که بخواهد به آن اعتناء بشود نیست. اثرش این است که حجت است، بیش از این ما نمی توانیم استفاده کنیم.

سؤال وجواب: لغویت غیر از اشکال اول و دوم است، اشکال لغویت که ما گفتیم جوابش آسان است، اشکال لغویت با اثر طولی جواب داده می شود. اولا اعتبار خبر الکلینی علما بصدور خبر الصفار هیچ لغو نیست، ولو صفار ثقه نباشد اثرش جواز إخبار است به صدور الخبر من الصفار، علاوه بر اینکه بی اثر بودن به معنای لغویت است وبرای خروج از لغویت اثر طولی کافی است. همینکه خبر کلینی حجت بشود و خبر صفار هم حجت بشود اثر مترتب می شود. مثل اینکه خبر ثقه آمد گفت هذا ماء، یک ثقه دیگر گفت هذا کر، موضوع مرکب یک جزءش را خبر زید ثقه اثبات کرد جزء دیگرش را خبر عمرو ثقه. آیا تا حالا کسی اشکال کرده است که این حجیتش دوری است؟ هیچ کس این اشکال را مطرح نمی کند. چون حجیت هر خبر موقوف است بر حجیت خبر دوم ولو در طول حجیت خبر اول، همین مقدار برای خروج از لغویت کافی است، واین دیگر دور نیست، چون توقف دارد حجیت هر خبری بر قضیه شرطیه که لو کان الخبر الاول حجة لکان الخبر الثانی حجة ایضا، این قضیه شرطیه اگر بود دیگر حجیت خبر اول لغو نیست، واین قضیه شرطیه همین الان هم هست. لو کان الخبر الاول حجة لکان الخبر الثانی حجة ایضا. الان هم این قضیه شرطیه هست. همین قضیه شرطیه اگر بود کافی است برای اینکه حجیت خبر اول لغو نباشد، چون وقتی حجت شد خبر دوم هم حجت می شود و اثر مترتب می شود.

سؤال وجواب: ما می گوئیم جعل علمیت احتیاج به این جواب هم ندارد، چون خبر صفار هم هیچ اثری نداشته باشد خود تعبد به علم به صدور خبر صفار اثر دارد و هو جواز الإخبار عن تحقق و صدور خبر الصفار.

سؤال وجواب: مسلک جعل علمیت که اثرش جواز إخبار است. اما روی سائر مسالک مشکل است، چون روی سائر مسالک شما عالم نیستید به واقع لاوجدانا ولا اعتبارا. فقط اینجا باید بگوئید که موضوع جواز إخبار مطلق حجت است که شاید نظر حضرت امام همین باشد، خب ادعا می شود که این خلاف ظاهر ادله است. لاتقل ما لاتعلم وقتی خبر ثقه نه علم است وجدانا و نه علم است اعتبارا، پس إخبار از واقع بر اساس خبر ثقه می شود إخبار به غیر علم. ولذا مرحوم آخوند فرمود جائز نیست بر اساس خبر ثقه انسان خبر از واقع بدهد. حالا کسانی که می گویند موضوع جواز إخبار مطلق حجت است، خب اول باید حجت را فی حد ذاته ثابت کنید بعد جواز إخبار بر آن مترتب بشود. آنوقت بحث می شود که حجیت یعنی چه، حجیت خبر کلینی یعنی چه؟ اول حجیت خبر کلینی را تصویر بکن بعد بگو اثرش جواز إخبار است. اما مرحوم نائینی راحت حجیت خبر کلینی را تصویر می کند، می گوید اعتبار کونک عالما بخبر الصفار، فقط دنبال اثر می گردید برای خروج از لغویت، اثرش جواز إخبار است. مرحوم نائینی هم راحت تصویر می کند حجیت را وهم اثر حجیت را بار می کند. اما دیگران که می گویند اعتبار نشده است خبر الثقة علما بالواقع، آنها باید جعل حجیت بر خبر کلینی را معنا کنند یعنی چی؟ خبر کلینی حجت است بر وجود خبر صفار یعنی چی؟ مگر خبر صفار اثر شرعی دارد که به لحاظ او جعل حجیت برای خبر کلینی بشود؟

آنوقت نیاز پیدا می کنیم به این جواب اخیر.

جواب اخیر و هو العمدة: این است که آقا اصلا از اول شما در اشکال اول و دوم راه را اشتباه رفتید، چطور؟ برای اینکه اشکال اول مبتنی بود بر اینکه حجیت را تنزیل المؤدی منزلة الواقع بدانید. می گفتید اثر واقع بر خبر بار می شود و هذا معنی الحجیة. و فرض این است که واقع که خبر صفار است لیس له اثر فی حد ذاته تا آن اثر را برای خبر کلینی بار کنیم. خب اولا این مبتنی است بر این نظریه تنزیل المؤدی منزلة الواقع، و این نظریه درست نیست، دلیل ندارد. آن چیزی که در بین عقلاء هست حجیت اماره یعنی تنجیز و تعذیر واقع، حجیت به معنای منجزیت و معذریت که صاحب کفایه مطرح کرده است. حجیت هم به لحاظ حکم شرعی معنا پیدا می کند. خبر کلینی حجت است بر وجود خبر صفار یعنی چه؟ مگر خبر صفار حکم شرعی است که قابل تنجز و تعذر باشد؟ معنای حجیت خبر کلینی این است که خبر کلینی منجز آن تکلیف شرعی است که بالمآل سلسله روات از آن خبر داده اند و هو وجوب صلاة الجمعة. معنای دیگری ندارد حجیت خبر کلینی. حجیت خبر کلینی یعنی تنجیز وجوب نماز جمعه. و ما معتقدیم اصلا وجود خبر صفار هیچ نقشی ندارد در این موضوع حجیت خبر، یعنی اگر کلینی اشتباه هم کرده باشد، صفار خبر نداده بود کلینی اشتباه کرد که گفت قال الصفار عن الامام ان صلاة الجمعة واجبة، این خبر کلینی موضوع است برای تنجیز وجوب نماز جمعه. ولذا اگر ما نماز جمعه نرویم و واقعا نماز جمعه واجب باشد روز قیامت ما را مؤاخذه می کنند، می گویند مگر خبر کلینی نبود که قال الصفار عن الامام أن صلاة الجمعة واجبة. ما می گوئیم الآن در صحنه محشر صفار گفت اشتباه کرده کلینی، من همچنین حرفی نزده ام، ملائکه می گویند کلینی اشتباه کرده یا نکرده، واقعا نماز جمعه واجب بوده و خبر کلینی هم منجز وجوب نماز جمعه بوده است، صفار خبر داده واقعا یا نداده، مهم نیست.

بحث ما فعلا بحث ثبوتی است، اشکال ثبوتی را جواب می دهیم.

اما بحث اثباتی و دلیل بر وقوع این مطلب این است که اولا عرف در سیره عقلائیه و متشرعیه فرق نمی بیند بین خبر بلاواسطه یا خبر مع الواسطه. آن درجه از کشف نوعی اگر بود در خبر، این خبر حجت است. اصحاب ائمه به اخبار ثقات از پیامبر و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما عمل نمی کردند چون مع الواسطه است؟ یا اصحاب ائمه متأخرین به روایات قدماء اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام عمل نمی کردند چون با واسطه به آنها رسیده است؟ قطعا اینجور نبوده است. خود صحیحه احمد بن اسحق که می گوید العمری ثقتی فما أدی الیک فعنی یؤدی فاسمع له و اطع یا عمری وابنه ثقتای فما أدیا الیک عنی فعنی یؤدیان وما قالا لک فعنی یقولان فاسمع لهما و اطع فانهما الثقتان المأمونان عرف الغاء خصوصیت نمی کند؟ حالا اگر پسر عمری از امام مستقیم نقل نکند، پسر عمری بگوید اخبرنی أبی ان الامام قال کذا، آیا عرفا الغاء خصوصیت نمی شود از این صحیحه احمد بن اسحق؟ به عرف بیائید بگوئید که آقا امام فرمود عمری و پسرش ثقه من هستند هر چه بگویند از طرف من گفته اند گوش بده به حرف آنها زیرا آنها ثقه مأمون هستند، بعد ما بیائیم ببینیم پسر عمری بلاواسطه نقل نکرده از امام بلکه به واسطه پدرش نقل بکند، آیا توقف می کنیم؟ قطعا توقف نمی کنیم. لااقل این است که الغاء خصوصیت عرفیه می کنیم از مدلول روایت به این مورد خبر مع الواسطه. اینکه ما اشکال کنیم که درجه کشف خبر مع الواسطه کمتر است، چون احتمال اشتباه مضاعف می شود، تا حالا یک راوی بلاواسطه احتمال اشتباه داشت حالا شدند دو راوی، کلینی عن الصفار عن الامام علیه السلام، پس احتمال اشتباه می شود دو تا، اگر سه راوی بود احتمال اشتباه می شود سه تا، برفرض ما این را بگوئیم ما عرض کردیم در سیره عقلائیه و متشرعیه که فرقی نمی بینند الغاء خصوصیت صحیحه احمد بن اسحق هم می شود عرفا، عرف هیچ تأمل نمی کند در اینکه از صحیحه احمد بن اسحق بفهمد که اگر پسر عمری از عمری از امام هادی علیه السلام نقل حدیث کرد بگوید نه دیگر، از خود امام که نقل حدیث نکرد پسر عمری، بلکه از پدرش نقل حدیث می کند، پدر هم که به ما نگفت، خبر مع الواسطه است پس عمل نکنی. هیچ عرفی این را قبول ندارد. این هم دلیل اثباتی.

این مطلب اول. پس مسلک صحیح مسلک جعل منجزیت و معذریت است وآن چیزی که قابل تنجیز و تعذیر است حکم شرعی است که در مآل از امام علیه السلام نقل شده است.

اما بنابر مسلک تنزیل المؤدی منزلة الواقع. بنابر این مسلک هم که به نظر ما مسلک ناتمامی هست، باز وقتی دلیل اثباتی داشتیم بر حجیت خبر مع الواسطه، اطلاق دلیل گرفت حجیت خبر مع الواسطه را یا لااقل با الغاء خصوصیت عرفیه از صحیحه احمد بن اسحق و امثال آن مشکل اثباتی نداشتیم، والا اگر مشکل اثباتی داشتیم در حجیت خبر مع الواسطه که دیگر فلسفه بافی نمی خواست، بگوئیم دلیل نداریم بر حجیت خبر مع الواسطه. وقتی که مشکل اثباتی نداشتیم دلیل حجیت خبر ولو به الغاء خصوصیت یا بخاطر اینکه دلیل لبی که سیره عقلائیه و متشرعیه است در مورد خبر مع الواسطه هم هست، دلیل بر اثبات مشکلی نداشت و فقط مشکل ما ثبوتی بود، خب مشکل ثبوتی را جواب می دهیم، می گوئیم بنابر مسلک تنزیل المؤدی متزلة الواقع هم چرا مؤدی را می گیرید خبر صفار؟ مؤدی را بگیرید همان حکم شرعی. شما که فرض این است که مشکل اثباتی که مطرح نمی کنید، فقط می گوئید مشکل ثبوتی داریم در استفاده حجیت خبر مع الواسطه از دلیل، والا ظهور دلیل فی حد ذاته مشکلی ندارد مانع عقلی می تراشید، ما می گوئیم آقا مانع عقلی نداریم. چرا؟ برای اینکه بنابر مسلک تنزیل المؤدی منزلة الواقع هم ممکن است کلینی وقتی می گوید اخبر الصفار أن الامام قال تجب صلاة الجمعه مجموع این خبر را حساب می کنیم، مجموع این خبر بر چی قائم شده است؟ بر وجوب نماز جمعه، بر قول امام به وجوب نماز جمعه. مؤدای مجموع این خبر را شارع تنزیل کرده است منزلة الواقع. مؤدای مجموع این خبر قول امام است. شما مؤدای خبر کلینی را حساب می کنید می شود إخبار صفار. شما بیائید مؤدای مجموع این سلسله روات را در نظر بگیرید، مؤدای خبر مجموع این سلسله روات قول معصوم علیه السلام است، آن قول معصوم که محکی این خبر هست تنزیل بشود منزله قول واقعی معصوم در وجوب اطاعت. پس مشکل ثبوتی ما نداریم.

مضافا به اینکه همان جواب انحلال که اول مطرح شد، که گفتیم کافی نیست که هر دو اشکال را با انحلال جواب بدهیم ولی برای جواب از یکی از دو اشکالها که کافی است. جواب اشکال اول را با انحلال می دهیم، می گوئیم اول دلیل صدق العادل خبر صفار را می گیرد، خبر صفار می شود موضوع حجیت. شد موضوع اثر شرعی. بعد در رتبه لاحقه یک فرد دیگری از حجیت در مورد خبر کلینی فعلی می شود، چون خبر کلینی بعد از این می شود خبر از موضوع اثر شرعی. یک فرد دیگری از حجیت در حقش محقق می شود. شبیه اینکه یک مولایی می گوید اکرم زیدا و من جلس فی جنب واجب الاکرام. آقای زید نشسته در صدر مجلس، او را اکرم زیدا می گیرد، نفر بغلی می شود من جلس فی جنب واجب الاکرام او را هم یک پر وجوب اکرام می گیرد، نفر بغل او هم همینطور و همینجور به ترتیب، این مرغ عشق وجوب اکرام به ترتیب می نشیند روی شانه این افراد تا آخر مجلس. اصلا این از انحلال هم ظریف تر است، حکم واحد مجموعی است، حکم ضمنی برای حکم ضمنی دیگر موضوع ساخت. تا چه برسد که بحث حجیت خبر اصلا حکم استقلالی است، حجیت این خبر با حجیت آن خبر دو تا حکم استقلالی می شوند.

بله جواب اشکال اول را وقتی با انحلال دادیم، دبگر ما گفتیم جواب اشکال دوم را نمی شود با انحلال داد، این نمی شود. چون دور پیش می آید، توقف طرفینی می شود، حجیت خبر کلینی تا حالا موقوف بود بر جیت خبر صفار، اگر در جواب از اشکال دوم هم انحلال را فرض کنیم حجیت خبر صفار هم می شود موقوف بر حجیت خبر کلینی، می شود دور.

ولی در جواب از اشکال دوم جواب های آسانتری بود، می گفتیم اصلا موضوع حجیت خبر صفار واقع خبر صفار است، خبر کلینی کاشف از موضوع است نه علت تحقق موضوع. خلط کرده بود مستشکل در اشکال دوم بین مقام اثبات و مقام ثبوت. اینجوری جواب می دهیم.

ما مشکلی دیگر پیدا نمی کنیم.

هذا تمام الکلام فی حجیة الخبر مع الواسطة.

#### یقع الکلام فی آیة النفر.

راجع به آیه نفر مرحوم آخوند قبول ندارد دلالت آیه نفر را بر حجیت خبر واحد. مرحوم نائینی وآقای خوئی و مرحوم استاد می گویند دلالت آیه نفر اظهر است از دلالت آیه نبأ بر حجیت خبر واحد. این سه بزرگوار دلالت آیه نفر را بر حجیت خبر واحد پذیرفته اند.

ما وفاقا لصاحب الکفایه قبول نداریم دلالت آیه نفر را بر حجیت خبر واحد.

ولذا اول تقریب قول به استفاده حجیت خبر واحد از این آیه نفر را مطرح کنیم بعد جواب بدهیم.

تقریب این است که گفته اند این آیه شریفه واجب کرد نفر را لاجل التفقه، غایة الواجب واجب، پس تفقه می شود واجب، چون غایت نفر واجب است. غایت این تفقه چیست؟ غایت این تفقه رجوع الی قوم است و انذارهم. پس انذار می شود غایة التفقه و التفقه غایة النفر. پی می فهمیم انذار واجب است بر نافرین الی المدینه لاجل التفقه عند النبی صلی الله علیه وآله. پس این انذار واجب است.

از آن طرف گفته اند که وقتی انذار واجب شد غایت انذار چیست؟ لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون. غایت انذارِ واجب هم شد تحذر قوم. تحذر منذرین شد غایة الانذار، غایة الانذار الواجب تکون واجبة. وقتی به کسی می گویند واجب است بر تو وضوء بگیری تا نماز بخوانی یعنی نماز واجب است. وقتی می گویند واجب است تو انذار بکنی تا مردم متحذر بشوند پس معلوم می شود تحذر مردم واجب است چون غایت انذار واجب است.

پس آیه می فهماند که تحذر قوم عقیب الانذار واجب است، و هذا مطلق. نفرمود که بشرط حصول العلم بمطابقة الانذار للواقع. نخیر اطلاق دارد. یجب تحذر القوم عقیب انذار النافرین مطلقا سواء حصل للقوم العلم بمطابقة الانذار للواقع أو لم یحصل. و لیس معنی ذلک الا جعل الحجیة لانذار المنذر. چون می گوید علم هم پیدا نکنید از انذار منذر باید تحذر عملی کنید و قبول کنید انذار منذر را. و این غیر از حجیت معنای دیگری ندارد. تأمل بفرمائید تا فردا ببینیم این مطلب درست است یا نه